

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشته آندره ویچک - [Andre Vltchek](http://AndreVltchek)

برگردان از: حمید محوی

۲۰ فبروری ۲۰۱۸

جهان در آتش و چپ غربی غرق در وراجی



شرم آور و برآستی خسته کننده است، گرچه به هیچ روی موضوع تازه ای هم نیست: در روزگار ما به هم ریختگی تمام عیاری میان روشنفکران بی شماری در غرب «پیش رو» و «نیمه چپ» رواج دارد. این موضوع را می توانیم به بزذلی، خود پسندی باد کرده، نبود نظم و انضباط و فقر فکری نسبت دهیم، ولی این همه داستان نیست.

امروز کاملاً روشن است که چپ غربی به شکل آشکار و بی هیچ تردیدی باخته است. چپ غربی کمابیش هیچ قدرتی ندارد، شهادت مبارزه یا خطر کردن را از دست داده، و در اروپا، امریکای شمالی، استرالیا یا در زلاند جدید روی هیچ گونه پشتیبانی سیاسی نمی تواند حساب کند. «توده ها»، آنچه در زبان زدها «توده های تحت ستم» می نامند اخیراً به پوپولیستهای نیمه فاشیست، عوام فریب، بی شرم، اوباش طرفدار شرکت‌های بزرگ رأی دادند و آنان را برگزیدند. «نظریات خدشه ناپذیر و حتمی مارکسیست» زیر چشمان ما به تمامی از هم فرو ریخت، دست کم در غرب.

آنچه امروز روی می دهد تا حدود زیادی کاملاً طبیعی ست. زیرا چپ اروپائی با روی آوردن به نرمش، در بی انضباطی، احتیاط کاری، خود محور بینی و ترجیح مصلحت گرایی به نظریات آرمانی از سالهای ۱۹۸۰ خیانت کرد. خیلی با شتاب واژگان ایدئولوژیک رهبران لیبرال را به کار بست، به همین گونه مفاهیم و نظریات حقوق بشری،

اصول دموکراتیک و آنچه که از دیدگاه سیاسی پسندیده بود. بر این پایه، چپ غربی از سرشت انقلابی و آرمانی خود دست کشید، و به شکل بنیادی از هر گونه کنش انقلابی چشم پوشی کرد، و افزون بر این عنصر مرکزی چپ واقعی یعنی انترناسیونالیسم را نیز ترک گفت.

چپ [غربی] در حال حاضر به سطح سندیکای محلی تنزل کرده است: «برای بهترین شرایط کار و بهداشت در خانه خودمان مبارزه کنیم و همه غارت نئو استعماری جهان به جهنم که کل خدمات اجتماعی ما را باید بپردازند. چرا باید اعتراض کنیم در حالی که خوب می خوریم و از تعطیلات دراز مدت استفاده می کنیم؟»

چپی های غرب صادقانه تاریخ جهانی را نخوانده اند و به ویژه از نقشی که اروپا و امریکای شمالی در آن بازی کرده اند بی اطلاعند و یا نسبت به آن بی اعتناء باقی مانده اند. بسیاری از اندیشمندان غربی به اصطلاح «ترقی خواه» به شکل بنیادی شیوه بیان امپریالیسم را به کار بستند و از رویدادهای تاریخی مهم و متنوع برداشتهای انتقاجویانه ای عرضه کردند و بر این پایه خود آنان نیز به «ضد کمونیست» تبدیل شدند. از این پس، کمابیش همه چیز از دست رفت و به زباله دانی سپرده شد.

پرچم های انقلابی را، دست کم به شکل استعاری، به آتش کشیدند. شعارهای خوب دیرینه نیز به فراموشی سپرده شد. سپس، به جای تظاهرات و راه پیمائی های جدی و خشن و رویارویی علیه قدرت حاکم که نماینده رژیم است، کاناپه های بیش از پیش راحت به جایگاه میلیونها پیکر شل و شیت تبدیل شد و سازشکارانه جلوی تلویزیون با [فن آوری بیدانی بالا] لم دادند.

اکنون، مبارزه خیلی ابلهانه ای برای کیک شکلاتی به راه می اندازند که اندازه آن بیش از پیش کوچک می شود. ترور تسکیستها و مائونیستها نظریه پرداز یکدیگر را پاره می کنند. البته لنینیستها و بسیاری دیگر نیز هستند. داستان از این نیز خیلی فراتر می رود: این روزها در غرب بیشتر «ترقی خواهان» رویکردشان «انتخاب مسأله» است و از کلان نگری از صمیم قلب رویگردانی می کنند. این موضع گیری بیش از پیش رواج دارد و به طور کلی می گویند: «من فلسفه خودم را دارم. به هیچ ایدئولوژی دیگری نیازمند نیستم.»

هیچ انقلابی به این شکل پیروز نشده است. ولی مسأله این است که در غرب هیچ آرزونی برای انقلاب واقعی وجود ندارد. به طور کلی تعلق به چپ به یک ایست خلاصه می شود، با یک حساب در انجمن های انترنتی و یک عکس. چنین وضعیتی به هیچ وجه جدی نیست.

البته، آثار شیبتهای سندیکالیست با نگاه عاقل اندر سفیه و نظریات نیکو که از نگاه بیشتر توده های ستم دیده در جاهائی مانند آسیا و افریقا عملاً مردودند و به تمسخر گرفته می شوند.

در این مدت گذشته، در این جهان حقیر دیگر هیچ کس برای من قابل تشخیص نیست. پی گیرشان نیستم، و خیلی به ندرت در بحث های نظریه پرداختی شرکت می کنم.

می نویسم، و فقط از دو سکوی انتشاراتی در زبانهای مختلف برای تماس با جهانیان استفاده می کنم. ولی این جهان حقیر و کوچک من را زیر نظر دارد، و آنچه را که می بیند نمی پسندد.

پس از انتشار کمابیش ۳۰۰ مقاله در یکی از قدرتمندترین رسانه های غربی (نام نمی برم ولی خوانندگانی که نوشته های من را پی گیری کرده اند احتمالاً می دانند از چه نشریه ای حرف می زنم) در کوران ۷ یا ۸ سال گذشته، در پایان ۲۰۱۷ عملاً من را حذف کردند. دلیل واقعی این رویداد را هرگز نخواهم دانست، ولی به احتمال خیلی قوی به دلیل

اعتقاد با تمایلات «خیلی چپ» و به دلیل گفتمانی بوده که آشکارا ضد غربی ست. آری البته، در واقع یک نشان آشکار وجود دارد: سر دبیران دوست نداشتند که من برای «رسانه ای که از سوی دولت روسیه تأمین ملی می شود» بنویسم، که به سهم خود با سایتهای به اصطلاح افراطگرای امریکائی مناسباتی دارد.

از دیدگاه رسانه ضد کمونیستی «ما مسائلی را مطرح می کنیم» که به غرب مربوط می شود، هر رسانه ای که از سوی «دولت پشتیبانی» شده باشد یا «زیر کنترل دولت» باشد، بد است، خیلی بد!

حتا اگر چنین امری به کشورهایی تعلق داشته باشد که قهرمانانه علیه امپریالیسم غرب می جنگند و بر آنند تا سیاره ما را نجات دهند. یا شاید به شکل ویژه ای بد باشد اگر به این کشورها تعلق داشته باشد. این موضوع به ارگان ها و نشریات چینی، روسی، ونزوئلایی، کوبائی یا ایرانی نیز مربوط می شود. کوتاه سخن این است که، این موضوع به همه رسانه های جهان که برای جلوگیری از طرح امپریالیسم غرب مبارزه می کنند مربوط می شود و به همین شکل مطرح خواهد بود، رسانه هائی که با نیرو و تصمیم خدشه ناپذیر مبارزه می کنند، و اخیراً با پیروزیهای چشم گیر.

به جای آن که برای تعریف جهان، فرمانبردارانه منتظر راست غربی و یا چپ غربی باشند، چینی ها، روس ها، امریکای لاتین ها و خاورمیانه ئی ها ناگهان شهامت آن را باز یافته اند که رویدادهای سیاره ما را باز تعریف کنند. با خود غربی ها مصاحبه می کنند، و آئینه ای را به این هیولاهائی که جوامع اروپائی و امریکای شمالی به آن تبدیل شده اند نشان می دهند.

و بجای آن که فقط غربی ها حق حرف زدن داشته باشند، افریقائی ها، آسیائی ها، روس ها، عرب ها و امریکائی لاتین ها جلوی دوربین فلمبرداری حاضر می شوند.

به جای این «اشراف زاده» [شاهزاده] « ببینید ما در جهان چه می کنیم»، قربانیان واقعی، ولی هم پای آنان انقلابی های واقعی بحث های شورانگیزی را هدایت می کنند.

به جای استادی که در لندن درباره این پرسش که آیا چین براستی کمونیست هست یا نیست بحث و جدل براه می اندازد، امروز چینی ها خودشان در این باره حرف می زنند و نشان می دهند که کشورشان چگونه کشوری ست، چه هست و چه نیست.

در این چشم انداز است که می بینیم چپ غربی چنین چیزی را دوست ندارد. روشن است که این نوبرانه ها را نمی پسندد.

چپ غربی «رسانه هائی را که از سوی دولت پشتیبانی می شوند دوست ندارد»، وقتی دیگران حرف می زنند باز هم چنین کاری را دوست ندارد. مسأله شاید عمیقتر از این باشد: به نظر می رسد که براستی افرادی را که واقعاً مبارزه می کنند و پیروز می شوند دوست ندارد، در نتیجه شاید او چپی را که براستی در قدرت است دوست ندارد!

زیرا چپ غربی بیشتر به غرب تعلق دارد تا به چپ. زیرا در عمق ماجرا، چپ غربی شیفته استثناء گرائی غرب است و با چنین بینشی احساس راحتی می کند. به این علت که با وجود سده های دهشتناک غارت استعماری و امپریالیستی جهان به دست اروپا و امریکای شمالی، [چپ غربی] براستی در پندارهایش نمی گنجد که چنین جنایاتی ریشه در فرهنگ و شیوه فکری غربی داشته است.

و به این علت که در پایان سخن، [چپ غربی] براستی فکر نمی کند که ملت های غیر غربی و رسانه ها و اندیشمندانشان قادر به تعریف و تشریح صحیح جهان باشند و یا حتا بتوانند کشور خودشان را بدرستی تعریف کنند. در نتیجه خیلی بسادگی نمی توانیم به غیر غربی ها اعتماد کنیم. تنها روشنفکران غربی هستند که وارث حقوق تصمیم گیری اکید روی پرسشهایی به اهمیت چین است که آیا کمونیست هست یا نیست، و یا این که آیا روسیه در ریاست

جمهوری پوتین یک کشور مترقی هست یا نیست، که آیا ایران سوسیالیست است یا دین سالار خشن، و یا دولت اسد «قانونی» ست، رهبران کورای شمالی آیا دیوانه هستند و یا آیا رئیس جمهور مادورا در ونزولا «خیلی از حد عبور کرده است».

در حالی که سرانجام جهانی که در کوران سده ها بربریت استعماری به سکوت واداشته شده بود خود را برای رویارویی علیه تجاوز اجنتاب ناپذیر غرب آماده می کند، و در حالی که مردم آسیا، روسیه، امریکای لاتین، افریقا و خاورمیانه راه خودشان را پیدا کرده اند و دولت در این کشورها پلتفرم مذاکره ها را ممکن ساخته است، چپ غربی فریاد می کشد، با لحن نارسبیتی و اخلاق گرایانه به سینه اش می کوبد و به شکل بنیادی آنانی را که دست به مبارزه زده اند ناسزا می گوید. ولی آنان سربلند راه خودشان را در پیش گرفته اند و جهان بهتری را می سازند و البته حکومت می کنند!

در چندین کشور امریکای جنوبی، اخیراً چپ شکست خورد زیرا به روشنی زیر نفوذ «ایدئولوژیک» (یا به طور مشخص تر «ضد ایدئولوژی») انقلابی های دروغین غرب بود، انقلابی های باطل شده، ضعیف و خیلی محتاط. امریکای جنوبی ها نباید مرتکب چنین اشتباهی می شدند و امیدوار باشیم که در آینده این اشتباه را تکرار نکنند. با وجود این، هیچ کشور انقلابی نمی تواند به تکامل کامل و مهارت بی عیب و نقص دسترسی یابد. فیدل کاسترو می گوید که انقلاب بستر گل‌های رُز نیست. دفاع از کشور در مقابل تهاجم بیگانگانی که با خشونت تمام عیار عمل می کنند کار ساده ای نیست: کثیف و خونبار است.

چپ غربی، ضعیف و با پوست نرم و نازک، از دولتهای انقلابی که از خارج از جغرافیای غرب واقع شده اند می خواهد که «ناب» و «با دستکش مخملی» رفتار کنند، علت این است که در نبود اندیشه به سر می برد (و یا این که به هیچ وجه احساس نگرانی نمی کند)، و نمی داند که حکومت کردن در کشوری با میلیونها مرد و زن و کودک که پس از غارت به دست برده داران اروپائی و امریکای شمالی به زندگی در منجلا ب مطلق مجبور شده اند یعنی چه. یک اشتباه ساده از سوی این دولتها، یک نشان ضعف برای بر باد رفتن و ویران شدن کشورشان بسنده خواهد بود: مانند عراق، افغانستان، مانند روسیه در دوران یلتسین، یا چین در «سده تحقیر».

«حساسیت شدید بیمارناک» نزد چپ غربی در واقع یک لایه بیرونی چیزی بیشتری نیست، و واقعیت ندارد. نمونه: سردبیران مجله یاد شده در بالا که بی هیچ دلیل موجهی از انتشار نوشته های من امتناع کرده اند، هرگز توجهی به وضعیت و امنیت من نشان نداده اند. فکر می کنم اگر در یکی از مناطق جنگ زده که من پوشش داده ام کشته می شدم، به سختی از آن یاد می کردند، و خیلی بسادگی فقط نوشته هائی که امضای من را بر خود داشت به دستشان نمی رسید. با این وصف، روشن است که همه جایگزین پذیراند. پشتیبانی فراسوی شرافت انسانی شان بود و درخواست دائمی پشتیبانی مالی از خوانندگان هرگز در شؤن شان نمی گنجید.

رسانه ها «به پشتیبانی دولت» در کشورهای انقلابی با آدمهایشان به چنین شیوه ای رفتار می کنند. دست کم برخی از آنها چنین اقداماتی را انجام می دهند.

و جر و بحث ادامه دارد. هیچ سودی در یادآوری جزئیات نمی بینم، زیرا به وقت خیلی زیادی نیازمند است و از سوی دیگر هیچ اهمیت خاصی نیز ندارد.

در این مدت، بیش از پیش احساس خیلی خوبی دارم که برای رسانه های نوینی می نویسم که با افتخار در سراسر جهان و به دور از غرب فعالیت دارند. دوست دارم وقتی رفقای من نیرو می گیرند و پیروز می شوند. می خواهم که آنان حکومت کنند و بخوبی حکومت کنند. و آرزویم این است که کشور هایشان پا برجا باقی بماند.
به همین سادگی ست !

برای من خیلی افتخار آمیز است که فلمهایم را در «تله سور» (TeleSur) و المیادین نشان می دهم، و یا وقتی در New Eastern Outlook (انستیتو پژوهش های شرقی آکادمی علوم روسیه)، China Daily (چاینا دیلی)، Countercurrents، و راشا تودی می نویسم. دوست دارم دائماً در PresseTV (پرس تی وی) حضور داشته باشم. احساس می کنم که هر واژه ای که در رسانه ها می نویسم و به زبان می آورم از سوی دوستان و رفقایم خوانده و شنیده می شود، برای مبارزاتمان و برای جهانی بهتر.

و اجازه دهید تکرار کنم که : می خواهم دوستان و رفقایم پیروز و موفق شوند، و البته حکومت کنند !
چپ های غربی نیز می توانند همچنان به جر و بحث بی هوده ادامه دهند و همدیگر را پاره پاره کنند :
« چه کسی چی گفت ؟ چه کسی برآستی چپ است و چه کسی چپ نیست ؟ چه کسی مارکسیست ناب است و چه کسی سوسیال دموکرات است ؟ »

بی گمان توضیحات بالا منطبق با همه رسانه های چپ غربی نیست، هنوز چند سردبیر عالی در غرب وجود دارند. ولی وضعیت عمومی در اروپا و امریکای شمالی پوکیده شده است.

چپ های انقلابی و انترناسیونالیست که در کشورهای مستقل مبارزه و حکومت می کنند وقتی برای بحث و جدل های آنچنانی ندارند. ما مسکو، بیجینگ، کاراکاس، هاوانا، لاپاز، دمشق و بسیاری از شهرهای با شکوه را پشت سرمان داریم که باید از آنها دفاع کنیم.

مسائل نظریه پردازانه را بعداً بررسی خواهیم کرد، خیلی بعد، پس از به دست آوردن پیروزی، پس از به دست آوردن صلح و عدالت راستین، هنگامی که همه ما روی سیاره خودمان بتوانیم برآستی خودمان باشیم، خودمان و به شکلی که خودمان را تعریف می کنیم !

Andre Vltchek

آندره ویچک فیلسوف، رمان نویس، تهیه کننده و روزنامه نگار تجسسی ست. او مناطق جنگی را در دوازده کشور پوشش خبری داده است. سه کتاب از آخرینهایش «انقلاب بزرگ سوسیالیست اکتوبر»، رمان انقلابی «آرورا» و پر فروش ترین پرونده تاریخی «درنگ هائی درباره دروغ های امپراتوری».
لینک متن اصلی :

<https://www.mondialisation.ca/le-monde-brule-pendant-que-la-gauche-occidentale-se-chamaille/5623246>

مرکز پژوهشهای جهانی سازی، ۱۵ فبروری ۲۰۱۸

Mondialisation.ca, 15 février 2018

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/۱۹ فبروری ۲۰۱۸